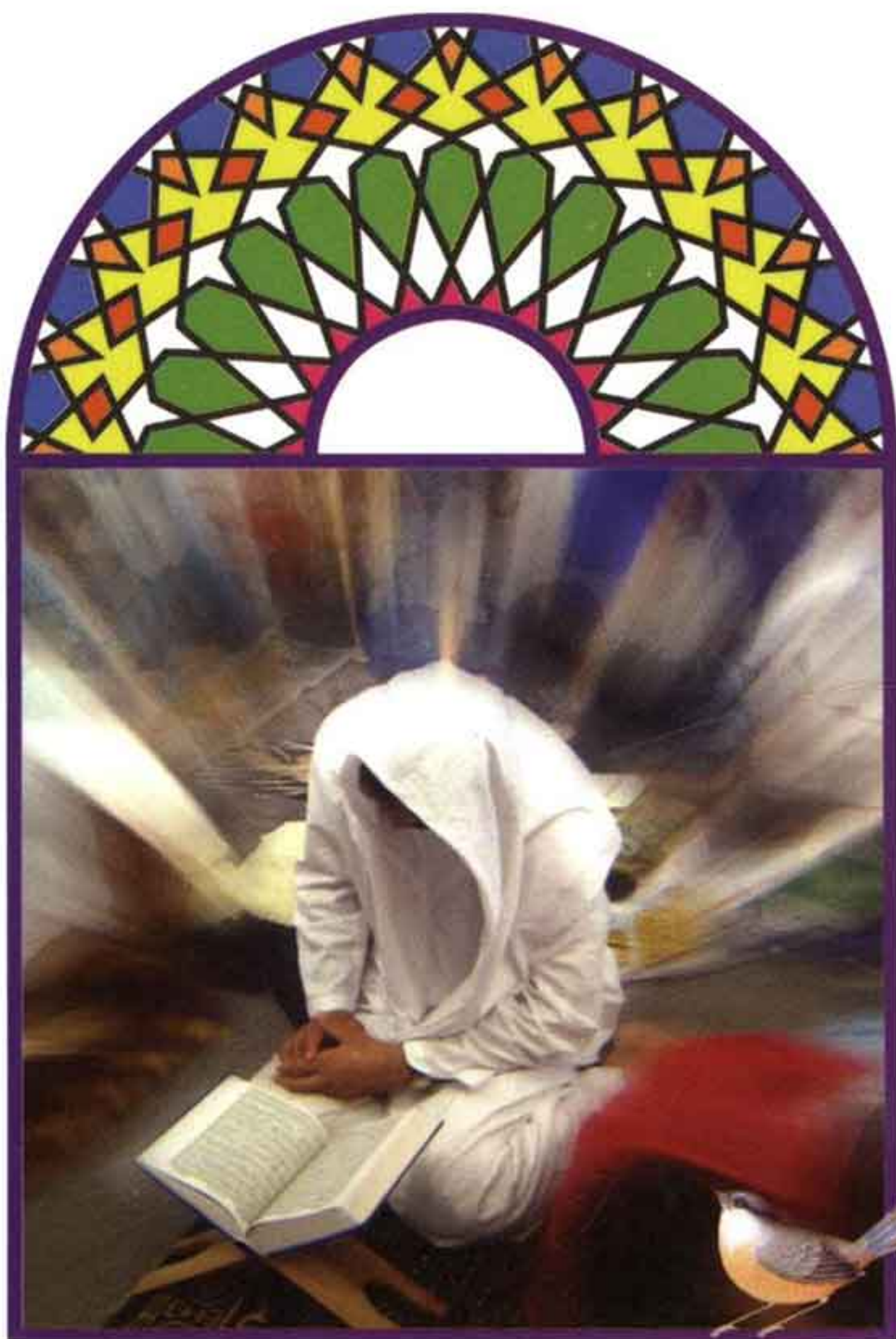


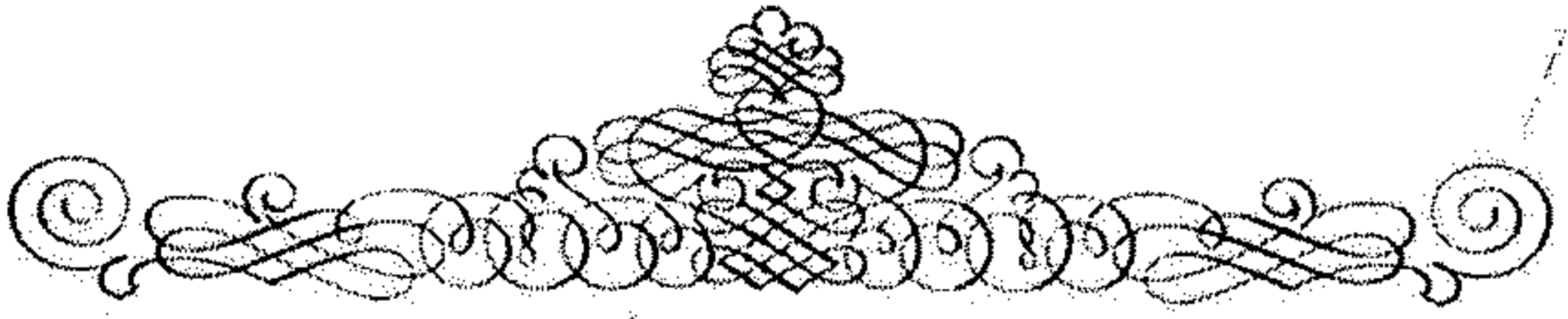
برای نوجوانان و جوانان



برای ظهورش معتکف شویم

● حسن محمودی





برای ظهورش معلم شویم



حسن محمودی

سرشناسه	محمودی، حسن، ۱۳۵۶-
عنوان و نام پدیدآور	برای ظهورش معتکف شویم / تدوین: حسن محمودی
مشخصات نشر	قم: انتشارات آیین احمد <small>علیه السلام</small> ۱۳۸۹. ناشر همکار: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود <small>علیه السلام</small>
مشخصات ظاهری	۷۲ص.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۵۳۳۵-۲۴-۸
وضعیت فهرست نویسی	فیا
یادداشت	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	محمد بن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ق -
شناسه افزوده	اعتکاف
رده بندی کنگره	۱۳۸۹ م ۳۷۷ الف ۶ / ۱۸۸۷ / ۲ BP
رده بندی دیویی	۲۹۷ / ۳۵۴
شماره کتابشناسی ملی	۳۰۴۱۳۳۴



برای ظهورش معتکف شویم

حسن محمودی

ناشر / انتشارات آیین احمد علیه السلام

ناشر همکار / بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام

چاپ / ظهور

نوبت چاپ / اول، بهار ۱۳۸۹

شمارگان / ۵۰۰۰ نسخه

قیمت / ۱۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۵۳۳۵-۲۴-۸

همه حقوق محفوظ است

آدرس ناشر: بنیاد امام خمینی (ره) خیابان لقمان حکیم، کوچه ۲ پلاک ۷

انتشارات آیین احمد علیه السلام همراه: ۰۹۱۲۲۵۲۰۲۹۳

مراکز پخش:

۱. قم: مرکز تخصصی مهدویت / خیابان شهداء (صفائیة) / کوچه آمار (۲۲) / بن بست شهید علیان ص. پ. ۱۱۹-۱۳۵

○ تلفن: ۷۷۳۷۱۶۰ ○ فاکس: ۷۷۳۷۸۰۱

۲. تهران: بنیاد فرهنگی حضرت مهدی موعود علیه السلام / ص. پ. ۳۵۵-۱۵۶۵۵

فهرست

- ۱۰ دعای برای تعجیل فرج امام زمان (علیه السلام)
- ۱۳ برای ظهورش معتکف شویم
- ۲۲ شرایط اعتکاف
- ۲۶ محرمات اعتکاف
- ۳۰ وقف سه روز برای امام زمان (علیه السلام)
- ۳۳ حلقه‌های معرفت (تفکر درباره امام زمان علیه السلام)
- ۳۷ حلقه‌های معرفت (تدبیر در آیات مهدوی)
- ۴۰ اهدای تلاوت قرآن به امام زمان (علیه السلام)
- ۴۲ حق الناس در اعتکاف
- ۴۵ کم‌گویی، مقدمه تفکر
- ۵۰ صفای روحانیون
- ۵۱ خدمت به امام زمان (علیه السلام)
- ۵۴ دوست‌یابی در اعتکاف
- ۵۶ نماز شب
- ۶۰ تفکر در نعمت‌های خدا
- ۶۵ تولدی دوباره (توبه)
- ۶۸ عمل ام داود
- ۷۲ خدمت به امام زمان (علیه السلام)

جمعه بود. من هم مثل همیشه از جمعه‌ها برای استراحت، استفاده می‌کردم. صدای مادرم از آشپزخانه، خواب را از چشم‌هایم دزدید. «بهر روز! پا شو مادر چقدر می‌خوابی!» با دست‌های نشسته‌ام چشم‌هایم را مالیدم و به ساعت نگاه کردم. پنج دقیقه مانده تا ده. با خودم گفتم این پنج دقیقه را هم بخوابم تا دقیق سر ساعت ده بیدار شوم که صدای مادرم اجازه همان پنج دقیقه را هم نداد.

نشستم توی رختخواب. با صدای خیلی آرام به مادرم سلام کردم و ایشان از همان آشپزخانه جوابم را داد.

کنترل تلویزیون را برداشتم و شروع کردم به عوض کردن کانال‌ها. کانال شش، اخبار، کانال پنج، فیلم سینمایی که فایده ندارد از اولش ندیدم. کانال چهار، بحث علمی، کانال سه، پخش مستقیم مسابقه ماشین سواری. آخر بگو کی این برنامه را نگاه می‌کند. کانال دو، ها ماشاءالله، شما فایده ای‌ها هم که دائماً در حال رقص و قر دادن هستید، آخرش هم یک شعر مذهبی می‌خوانید و همه چیز تمام می‌شود! کانال یک، برنامه به سوی ظهور، یک مجری با یک حاج آقا که قیافه اش خیلی آشنا است ولی اسمش یادم نمی‌آید. حالا بگذار ببینیم از چی بحث می‌کنند.

بله یکی از راه‌های یاری حضرت بقیة الله علیه السلام خدمت کردن به ایشان است. این خیلی اشتباه است که ما بگوییم امام زمان علیه السلام برای ما چه کار کرده است بلکه باید با خودمان بگوییم ما برای ایشان چه کرده ایم؟! ما که نفس کشیدنمان را مدیون امام عصر علیه السلام هستیم. در دعای عدیله آمده که «بیمنه رزق الوری» به برکت شما دیگران روزی می‌خورند. پس مهم خدمت ما به ایشان است.

این سستی و کاستی که در ما ایجاد شده، بیشترش به خاطر فاصله گرفتن ما از امام عصر علیه السلام است. اگر حتی خدمتی کوچک به ایشان بکنیم، زندگی خودمان برکت پیدا می‌کند. شما ببینید خدمت به امام زمان علیه السلام چه ارزشی دارد که از امام صادق علیه السلام می‌پرسند آن امام موعود که جهان را پر از عدل و داد می‌کند شما هستید؟ ایشان می‌فرمایند: نه اما اگر او را ذرک می‌کردم تمام مدت عمرم را در خدمت به ایشان سپری می‌کردم.

پس معلوم می‌شود که خدمت به امام عصر علیه السلام کیمیایی است که وجودمان را به طلا تبدیل می‌کند و به وقت و زندگی ما برکت و نشاط می‌بخشد.

مجری حرف حاج آقا را قطع کرد و با عوض شدن

زاویه دوربین، سرش را برگرداند و گفت:

با تشکر از بیانات شما، چون وقت برنامه رو به پایان

است، لطف کنید در سه دقیقه بفرمایید بهترین راه خدمت ما

به حضرت چه می‌تواند باشد؟

دعای برای تعجیل فرج امام زمان (علیه السلام)

حاج آقا ادامه داد: البته راه‌های خدمت به ایشان زیاد است. اما در این وقت کم فقط به یک خدمت اشاره می‌کنم. الان شاید بزرگترین خدمت ما به حضرت، این باشد که زمینه حکومت و فرمانروایی ایشان را فراهم کنیم. ظهور آقا به دست خداست، اما زمینه ظهور را ما باید فراهم کنیم و یکی از راه‌های مهم فراهم کردن زمینه ظهور، دعای دسته جمعی ما شیعیان است. حالا چون وقت نیست خیلی خلاصه عرض می‌کنم که اولاً دعای ما در فرج و ظهور امام خیلی مؤثر است. دلیلش هم این است که اگر دعا ما اثری نداشت، خود امام عصر علیه السلام سفارش نمی‌فرمودند که خیلی برای فرج من دعا کنید «و اکثروا الدعا بتعجیل الفرج». پس معلوم است که دعای تک تک ما اثر دارد؛ لذا حضرت از همه درخواست دعا داشته‌اند. حتی به بعضی‌ها خصوصی سفارش فرموده‌اند که برای ظهور دعا کنید مثل جریان آیه الله بهاء الدینی که در قنوت نمازش «اللهم کن لولیک ...» می‌خواند. یکی از شاگردان پرسید قبلاً در قنوت، چیزهای دیگری

می خواندید، اتفاقی افتاده که روستان را تغییر داده اید؟ ایشان

فرمودند: حضرت پیغام دادند در قنوت برای من دعا کنید^۱.

آیه الله بهجت فرمودند: دعای تعجیل فرج دوائی دردهای

ما است و بعد اشاره فرمودند که در روایت آمده در آخر الزمان

همه هلاک می شوند الا کسانی که برای فرج دعا می کنند^۲.

دوم این که امام صادق علیه السلام جریانی را از قوم

بنی اسرائیل نقل می کند که به خاطر گناهایی، خداوند مقدر

کرد ۴۰۰ سال برای بنی اسرائیل پیامبر نفرستد. ۲۳۰ سال از

این جریان گذشت. مردم و علمای بنی اسرائیل متوجه این

عذاب و بی برکتی ناشی از آن شدند. دنبال راه چاره بودند

که به فکر توسل و دعا افتادند. همگی خانه و کاشانه را رها

کردند و چهل روز به بیابانها رفتند «و زجوا و بکوا الی الله»

و با گریه و زاری از خداوند درخواست رحمت نمودند.

خداوند متعال به خاطر این دعاها و اشکها، پیامبری برایشان

فرستاد و از ۱۷۰ سال غیبت آن پیامبر صرف نظر کرد.

۱. پور سید آقایی میر مهر / ۵۴

۲. محمدتقی امیدیان، امام زمان در کلام آیه الله بهجت ص ۴۷.

امام صادق علیه السلام بعد از نقل این جریان فرمودند:
 شما شیعیان هم این گونه آید. اگر دستانتان را با تضرع به سمت
 آسمان بلند کردید و با اشک و آه برای فرج دعا نمودید، ظهور
 نزدیک می شود؛ اما اگر دعا نکردید و بی خیال نشستید، غیبت
 امام زمانتان تا آخرین حد خود، طول می کشد.^۱

پس دعای ما خیلی اثر دارد. منتها باید دسته جمعی و با
 حال توجه و استغاثه باشد.

امام باقر علیه السلام فرمودند: اگر یک روز صبح کردید و
 یکی از ما اهل بیت را در میان خود ندیدید، به خداوند متعال
 استغاثه کنید که اگر این کار را کردید، فرج حاصل می شود.

«ان اصبحتم يوماً لا ترون منهم احداً فاستغثوا بالله
 عزوجل و ما اسرع ما یاتیکم الفرج»^۲.

ملاحظه فرمودید امام باقر علیه السلام فرمودند: استغاثه
 بزنید، ناله بزنید. یعنی دعای خشک و خالی خیلی اثر ندارد
 بلکه باید با ناله همراه باشد و کسی ناله می زند که درد داشته

۱. محمدتقی اصفهانی، مکیال المکارم، ج ۱، ص ۳۴۷.

۲. شیخ صدوق، کمال الدین، ج ۲، ص ۵۹۹.

باشد و از دوری و هجران امام، دردمند باشد.

مجری برنامه با تشکر از حاج آقا از ایشان خواستند که

سخن پایانی را بفرمایند.

حاج آقا لبخندی زد و گفت:

برای ظهورش معتکف شویم

حرف آخر من این است که ایام اعتکاف نزدیک است.

بسیار شایسته است ما هم این سه روز اعتکاف را در مساجد

جمع شویم و خود را مهمان خدا کنیم و خواسته و حاجت

ما فقط تعجیل در فرج آقا امام زمان علیه السلام باشد. این

سه روز، یاد امام را بیشتر در خودمان زنده کنیم و همگی به

صورت جمعیتی، یک دل، با حال دعا و توسل برای آمدن

ولی عصر دعا کنیم.

از خودمان و خواسته هایمان فاصله بگیریم. این همه

خودمان را دیدیم؛ این همه به فکر خواهش های نفسانی

بودیم؛ به کجا رسیدیم؟! حالا این سه روز خودیت را به کنار

بیاندازیم. با تمام وجود امام جانها را صدا بزنیم و با ضجه و

گریه از خدا بخواهیم باقی مانده غیبت را ببخشند. اگر همه

مردم ما یک دل و یک صدا شوند، در این سه روز حتماً
اتفاقی می‌افتد. محال است تأثیری در جلو افتادن ظهور
حاصل نشود. وقت گذشت ولی اجازه دهید من این نکته را
هم اضافه کنم.

مجری به پشت صحنه نگاهی انداخت و گفت: بله حاج
آقا، دوستان ما لطف کردند و پنج دقیقه به وقت برنامه اضافه
کردند، شما بفرمایید.

حاج آقا ادامه داد: بله عرض می‌کردم این سه روز روزه
بگیریم و در خانه خدا بست بنشینیم. از دنیا و مافیها غافل
شویم و فقط خواسته مان، امام زمان علیه السلام باشد.

من در اینجا به عمل ام داود کنم تا بهتر به وظیفه امان
در این سه روز آشنا شویم. حکومت، شخصی را به اسم داود
زندانی کرد. مادر داود به محضر امام صادق علیه السلام
رسید و از امام درخواست کمک برای نجات فرزند زندانش
را کرد.

امام فرمودند: سه روز، (۱۳ و ۱۴ و ۱۵) رجب؛ یعنی

همین ایام اعتکاف را روزه بگیر و ظهر روز پانزدهم بعد از

نماز بنشین و آیات سوره ... و این دعا را (دعای ام داود) که اسم اعظم خدا در آن است و با آن هر چه را بخوانی مستجاب می‌شود، بخوان تا فرزندت از زندان آزاد شود. مادر داود این کار را کرد و پسرش همان موقع از زندان آزاد شد و چند روز در راه بود تا به خانه رسید. آیا ما زندانی نداریم؟! آیا امام زمان من و شما در زندان غیبت نیستند؟! آیه الله بهجت فرمودند: او (امام زمان علیه السلام) در زندان است. خوشی و راحتی ندارد و ما چه قدر از مطلب غافلیم و توجهی نداریم! احصار غیبت، امام عصر علیه السلام را احاطه کرده است و ما وظیفه داریم کاری کنیم تا این حصار برداشته شود. ما هم بیاییم این سه روز را روزه بگیریم و در خانه خدا فقط برای ظهور ایشان معتکف شویم.

الا ای زندانی زندان غیبت دعا کن طی شود ایام غیبت
 به آنانی که مشتاق ظهورند به سالی بگذرد هر آن غیبت
 نشان دهیم که خواسته‌های حضرت را بر خواسته
 خودمان مقدم داشته ایم و ایشان برای ما، از همه کس، حتی

خودمان، عزیزتر است. آن موقع شما ببینید آن اعتکاف که رنگ و بوی مهدوی دارد، چه اعتکافی می‌شود و چه برکاتی شامل حال معتکفین می‌کند! به یقین خود حضرت مهدی روحی فدا، دعاگوی همچنین جمعی خواهند بود.

مجری برنامه از حاج آقا تشکر کرد و همه ما را به خدا

سپرد.

هاج و واج مانده بودم، تا حالا به این مسأله فکر نکرده

بودم که آیا می‌شود به امام زمان علیه السلام خدمت کرد؟!!

عزمم را برای رفتن به اعتکاف جزم کرده و به سراغ مادرم

در آشپزخانه رفتم. پدر با این که جمعه بود به اضافه کاری رفته

بود و می‌دانستم اگر مادرم راضی باشد، او حرفی ندارد.

وارد آشپزخانه شدم. مادرم مشغول درست کردن ناهار

بود. بدون مقدمه گفتم: ماما می‌خواهم به اعتکاف بروم.

بدون این که به من نگاهی بکند، سیب زمینی‌ها را

ریخت توی ماهی تابه و گفت: «برو عقب عزیزم روغن به

صورتت نپاشد.» بعد هم نگاهی به من کرد و گفت: اعتکاف

دیگر چه صیغه ای است؟!!

برای این که نظرش را جلب کنم، خیلی آرام گفتم: «بین
مامان چون سه روز به مسجد می‌رویم، مهمان خدا می‌شویم
و به عبادت خدا می‌پردازیم.»

مادرم که از تغییر بیانم متوجه منظورم شده بود گفت:
«اگر قول می‌دهی بعد از آن سه روز، همیشه این طوری با
من حرف بزنی اجازه می‌دهم و الا راضی نیستم به اعتکاف
بروی.»

با خوشحالی گفتم چشم مامان جون! قول می‌دهم. اصلاً
اعتکاف برای همین کارها است که سعی کنیم اخلاق و رفتار
بدمان را اصلاح کنیم.

مادرم گفت: «البته باید از پدرت هم اجازه بگیری.»

گفتم: بابا با من، شما فکرش را نکن.

مادرم که از اعتکاف خوشش آمده بود، گفت: «حالا در

مسجد باید چه کار کنید؟»

گفتم: فکر می‌کنم سه روز باید روزه باشیم.

سریع گفت: «پس باید سحری و افطار هم بپزم برات بفرستم.»

می‌خواستم باز صدایم را بلند کنم که بابا باز هم به همه

چی گیر دادی! که یاد قولم افتادم و با کنترل خودم، گفتم: قربانت شوم مامان خوبم! اصلاً غصه این چیزها را نخور. تو مسجد همه چی می دهند؛ بابا ناسلامتی مهمان خدا هستیم!

فردا ظهر برای نماز جماعت به مسجد رفتم و بعد از نماز، در دفتر مسجد برای اعتکاف ثبت نام کردم. مسئول ثبت نام گفت: شنبه ساعت شش بعد از ظهر جلسه توجیهی در مسجد برگزار می شود. حتماً تشریف بیاورید.

خیلی خوشحال بودم. برای اولین بار قصد اعتکاف داشتم آن هم به چه نیتی؛ نیت دعا برای ظهور امام زمان علیه السلام! هر چند یک حاجت بزرگی را سالها از خدا خواسته‌ام و در اعتکاف بهترین وقت، گرفتن آن حاجت است؛ اما بی خیال، ما که یک امام زمان بیشتر نداریم تا حالا هم کاری برایش نکردیم. حداقل این سه روز از عمرمان را وقف آن وجود نازنین کنیم.

آمدم خانه. مادرم در حال پاک کردن کشمش بود. آرام سلام کردم. مثل همیشه مادرم نگاهی به من انداخت و به جای جواب سلام گفت: «ببین! نشد، قول دادی اخلاقت را خوب کنی، پس باید قشنگ و با حوصله سلام بدهی.»

خنداهام گرفته بود. عجب بهانه ای به دستش دادیم!

دیگر نمی شود دست از پا خطا کرد. صدایم را بلندتر کردم

و گفتم: سلام مامان خوبم!

او هم با لبخند گفت: «علیک سلام پسر! این کشمش‌ها

را پاک می‌کنم رفتی اعتکاف بعد از افطار بخوری.»

صدایم را بلند کردم و گفتم: بابا نمی‌خواهد که یک

دفعه یاد قولم افتادم و خیلی آرام ادامه دادم: آخر مگر چند

روز روزه می‌گیریم، حتماً حالا گردو و فندق هم می‌خواهی

برایم بگذاری و کلی چیز دیگر...

به اتاقم رفتم. به فکر مقدمات اعتکاف بودم که به یاد

حمید، هم کلاس قدیمی و رفیق خوبم افتادم. گوشی تلفن را

برداشتم و موضوع را با او هم در جریان گذاشتم. اولش مین

مینی کرد و بعد گفت: حالا شاید بیایم معلوم نیست.

زمان سپری شد و شنبه سناعت شش به مسجد برای

جلسه توجیهی رفتم. مسجد پر از جمعیت بود. حدوداً ۲۰۰

نفر خانم و ۱۰۰ نفر آقا در این جلسه شرکت داشتند. فکر

نمی‌کردم معنویت این همه طرفدار داشته باشد. اما ای کاش

انگیزه این جمعیت را از شرکت در اعتکاف می دانستم؛ نکند بخواهند در این سه روز هم دور محور خودیت بگردند و برای خود حاجت داشته باشند. نمی دانم چطور می شود به این ها گفت که بیایند این سه روز را وقف امام زمان باشیم و فقط حاجت ایشان را مد نظر بگیریم. صدای میکروفون بلند شد. اول رییس هیئت امنای مسجد، آقای جوادی که خیلی با جوان ها گرم می گرفت و بعد از آمدنش در جمع هیئت امناء، مسجد رونق بیشتری گرفته بود، صحبت کرد:

بسم الله الرحمن الرحيم

ضمن خوش آمد گویی به شما معتکفین گرامی خیلی قصد سخنرانی ندارم. فقط یک نکته بگویم و آن این که به نظر من در هیئت امنای مسجد که مسئول اداره مسجد هستید، باید دو پیرمرد، یک میان سال و یک جوان و یک خانم، حضور داشته باشند تا مشکلات هر قشر برای هیئت امناء ملموس باشد. لذا در همین بحث اعتکاف هم ما می خواهیم از نظرات همه اقشار سنی استفاده و این اعتکاف را به صورت جمعی اداره کنیم تا به هیچ قشری ظلم نشود و این برنامه عبادی به خوبی پیاده شود. حالا

هم بعد از صحبت‌های حاج آقا ما از کسانی که مایلند این جا در امور اعتکاف ما را یاری دهند، ثبت نام می‌کنیم. یا تشکر.

با صدای صلوات جمعیت، حاج آقا موسوی پشت تریبون رفتند و بعد از بسم الله فرمودند: اعتکاف، سکونی است برای حرکت بیشتر. سه روز در خانه خدا اقامت کردن برای این که با نشاط بیشتر راه خدا را طی کنیم، سه روز تمرین کنیم که بدون وابستگی به دنیا هم می‌توانیم زندگی کنیم و لذت مناجات و انس با خدا را درک کنیم. روح عبادت، توجه و یاد قلبی مؤمن نسبت به خدا است. دنیا و مشغولیت‌هایش انسان را از یاد خدا غافل می‌کند و لذت واقعی بندگی را به فراموشی وا می‌دارد. به خاطر همین مسأله، این سه روز را باید پشت به دنیا کنیم تا لذت مناجات با خدای عالمان و یاد حقیقی او را درک کنیم و بدانیم که می‌شود با تمام وجود، یاد خدا و اولیاء او را در دل زنده کرد. سپس در غیر این سه روز این برنامه را ادامه دهیم.

این عملی که شما می‌خواهید انجام دهید، آن قدر اهمیت دارد که پیامبران الهی مخصوصاً پیامبر اسلام، هرگز

آن را ترک نمی کردند. پیامبر اسلام ﷺ ده روز آخر ماه مبارک رمضان را در مسجد معتکف می شدند.

از طرفی، شخص معتکف آن قدر ارزش پیدا می کند که خداوند به دو پیامبر بزرگ خود، حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام، دستور می دهد که خانه مرا برای معتکفین آماده و تطهیر کنید!

پس قدر خودتان را بدانید و از همین حالا آماده شوید تا مهمان خوبی برای خدای عالمیان باشید.

من خیلی مختصر شرایط و محرمات اعتکاف را خدمتان عرض می کنم اگر سؤالی داشتید در خدمتان هستم.

شرایط اعتکاف

۱- قصد قربت. اعتکاف فقط باید برای خدا باشد، مثل نماز که برای خدا می خوانیم. این عمل هم باید برای رضای خدا و تقرب به او انجام شود.

دستم را بلند کردم و گفتم حاج آقا ببخشید یعنی نمی

شه به نیت تعجیل در فرج امام زمان علیه السلام معتکف شویم؟

بزرگی ظهوری معنون نبوی

حاج آقا موسوی یک نگاهی به من کرد و گفت: منظور از این که نیت باید برای خدا باشد، این است که مثلاً به خاطر در و همسایه و این که مثلاً فامیل بگویند عجب جوان خوبی به اعتکاف رفته است! این‌ها نباشد. پس ما برای خدا می‌آییم؛ اما می‌توانیم هر حاجتی را در نظر داشته باشیم و بهترین حاجت همین است که شما اشاره کردید. واقعاً انسان اگر برای غیر امام زمان علیه السلام معتکف شود، ضرر کرده است. مؤمن زرنگ است و زرنگی در این است که انسان با امام زمانش معامله کند. حاجات خودش را به کناری بریزد و فقط حاجت امام عصر علیه السلام که فرج و ظهور ایشان است، در نظر بگیرد که البته همین اثرات بسیاری دارد. کمترین اثرش این است که امام زمان علیه السلام آن جمعی را که برای ایشان دعا می‌کنند، دعا می‌کند. پس نیت اعتکاف باید قرب به خدا باشد و حاجت داشتن، منافاتی با نیت تقرب الی الله ندارد.

۲- روزه: اعتکاف بدون روزه صحیح نیست و هر کس

تواند به هر دلیلی روزه بگیرد، اعتکافش صحیح نیست.

خانمی از آن طرف مسجد گفت: یعنی مسافر هم نمی

تواند معتکف شود؟

حاج آقا گفت: مسافر اگر قصد ده روز نکرده باشد، نمی

تواند روزه بگیرد. اما اگر مسافر قبل از سفر نذر کند که من

روزهای سیزدهم تا پانزدهم را روزه می‌گیرم، آن وقت چون

نذر کرده واجب است و در سفر هم روزه اش را بگیرد. پس

می‌تواند در اعتکاف هم شرکت کند البته باید قبل از سفر،

نذر کرده باشد.

۳- سه روز بودن: اعتکاف کمتر از سه روز صحیح

نیست. البته این سه روز هم دو روز اولش مستحب است؛ به

این معنا که می‌توانی اعتکاف را رها کنی. اما اگر دو روز را

ماندی، دیگر روز سوم واجب می‌شود و حق ترک واجب را

ندارید. اگر روز سوم، اعتکاف شما خراب شد، باید در سال

بعد قضائش را به جا آورید.

۴- مکان اعتکاف، مسجد جامع باید باشد.

البته منظور این نیست که اسم مسجد، جامع باشد، بلکه مراد مسجدی است که از هر قشری در آن حضور دارند و نماز جماعت در آن برگزار می‌شود. الان همین مسجد ما، اسمش جامع نیست اما چون محل رفت و آمد مردم است و سه وعده نماز جماعت در آن برگزار می‌شود، اعتکاف در آن درست است.

۵- پیوستگی حضور در مسجد.

باید این سه روز را در مسجد قبل از اذان صبح روز سیزدهم تا اذان مغرب روز پانزدهم بمانیم. پس اگر کسی بعد از اذان صبح در مسجد آمد، اعتکاف روز اولش صحیح نیست.

در ضمن اگر موارد اضطراری پیش آمد، مثلاً کسی بخواهد غسل جنابت انجام دهد یا برای ضرورت بیرون برود، اگر مدتش زیاد نباشد، اشکالی به اعتکاف وارد نمی‌کند.

۶- اجازه: در اعتکاف، زن از شوهر و بچه‌ها از پدر و مادر باید اجازه داشته باشند به این معنا که اگر آنها راضی نباشند، اعتکاف درست نیست.

وقت گذشته است. من خیلی خلاصه کارهایی را که در اعتکاف انجام دادیشان حرام است، عرض می‌کنم و ان شاء الله ختم جلسه.

محرمات اعتکاف

- ۱- استشمام بوی عطر.
 - ۲- خرید و فروش.
 - ۳- جدل کردن برای اثبات حرف خود؛ با دیگران بگو مگو کنی و بخواهی حرف خودت را به کرسی بنشانی.
 - ۴- هر کاری که روزه را باطل می‌کند، بر معتکف حرام است. ان شاء الله وعده ما قبل از اذان صبح روز سیزدهم رجب که همین الان، پیشاپیش میلاد مولی الموحدين آقا امیرالمؤمنین علیه السلام، را به محضر شما بزرگوارن تبریک و تهنیت عرض می‌کنم.
- جمعیت پراکنده شدند. من بیشتر از اعتکاف، به نیت فکر می‌کردم و از خدا می‌خواستم که توفیق دعا کردن برای فرج امام زمان علیه السلام را روزیم کند.
- به خانه آمدم. خواهرم لیلا که در کلاس پنجم ابتدایی

درس می خواند در حال نوشتن تکالیفش بود. تا مرا دید با خوشحالی سلام کرد و من باز هم مثل گذشته، خیلی آرام و خشک جواب سلامش را دادم. اما بلافاصله یاد حرف مادرم که «اگر اخلاقت را درست کنی اجازه می دهم به اعتکاف بروی» افتادم و سریع، طوری که مادرم هم بشنود با لیبلا حال و احوال کردم نشستم کنارش و به دست خط خرچنگ قورباغه اش خیره شدم.

بنده خدا، گیج شده بود. باورش نمی شد این قدر تحویلش بگیرم. اصلاً خودم هم داشتم لذت می بردم. احساس خوبی داشتم. چه قدر من به این آجی کوچولو بدی کردم و با این تحویل نگرفتن، اعصاب خودم و دیگران را به هم می ریختم!

لیلا یک نگاهی به صورتم انداخت و گفت:

داداش بهروز چی شده خوشحالی!

گفتم: قرار شده فردا به اعتکاف بروم.

به نوشتن ادامه داد و گفت: خوش به حالت، کاشکی من

هم می آمدم!

گفتم: اصلاً تو می دانی اعتکاف را چطوری می نویسند؟!

سرش را بالا کرد و گفت: بله، تازه معلمان امروز کلی از اعتکاف تعریف کرد و خودش هم پارسال معتکف شده بود. گفتم: خوب ان شاء الله بزرگ شدی برو. حالا که شما را اصلاً راه نمی دهند!

خیلی سریع گفت: اگر نمی دانی بدان، هر کس به سن تکلیف رسیده باشد، اجازه دارد در اعتکاف شرکت کند و من هم دو سال است که تکلیف شده‌ام اما حیف...!

صدای زنگ تلفن مرا از لیلا جدا کرد. حمید پشت گوشی بود. با خوشحالی از رضایت پدرش و اجازه اش برای آمدن به اعتکاف خبر داد.

روز موعود فرا رسید. پدر حمید زحمت کشید و ما را قبل از اذان صبح به مسجد برد.

وقتی داخل مسجد شدم، دیدم خیلی‌ها از همان سر شب آمده‌اند و مهمانی را شروع کرده‌اند و الان هم مشغول نمازند. به حمید گفتم نگاه کن ستون‌های مسجد چه قدر زیاد شدند!

حمید که تا حالا این موقع شب از خواب بیدار نشده بود، گفت:

چون من می‌گذارند الان بخوابیم یا باید ما هم یک ستون شویم!

وارد مسجد شدیم و گوشه ای را برای نشستن انتخاب کردیم. نشسته بودیم و به جمعیت که هر لحظه در حال زیاد شدن بودند نگاه می کردیم که یک دفعه پیرمردی ریش سفید به سمت ما آمد و بعد از سلام و احوال پرسی، جعبه خرمایی تعارف کرد و بعد گفت:

«ماشاء الله! چه جوان هایی! آفرین که در اوج جوانی، به سمت خدا و دین و امام زمان آمده اید! اگر از جوانی، انسان پاک باشد هنر است. آفرین، آفرین، تو نماز شب هایتان من رو سیاه را هم دعا کنید!»

بعد هم خداحافظی کرد و رفت.

حمید لبخندی زد و گفت: بابا ما باید تو نماز قضای صبح ها برای این بابا دعا کنیم. ما کجا نماز شب کجا؟! با گفتن اذان، مهمانی شروع شد. مسجد پر از جوانان و توجوانانی شده بود که همگی به عشق معنویت و شاید هم به نیت دعای دسته جمعی برای فرج امام زمان علیه السلام، دور هم جمع شده بودند.

نماز صبح را به جماعت خواندیم و بعد از آن، دعایی

خوانده شد به اسم دعای عهد که امام صادق علیه السلام فرمودند
 «هر کس دعای عهد را چهل صبح بخواند، از یاران امام زمان
 علیه السلام می شود؛ حتی اگر بمیرد بعد از مرگ زنده خواهد
 شد و به یاری امام عصر در دوران ظهور می رسد»^۱

بعضی ها در حال خواندن دعا، حال عجیبی داشتند. من هم
 از حمید خواسته بودم که این سه روز خیلی با هم شوخی نکنیم
 و بیشتر به فکر امام زمان علیه السلام باشیم و از این فرصت برای
 رضایت ایشان کمال استفاده را بکنیم. دعای عهد تمام شد. حاج
 آقا موسوی با گرفتن میکروفون رو به جمعیت ایستاد و بعد از
 سلام و بسم الله و تبریک عید، برنامه های اعتکاف را توضیح داد.

وقف سه روز برای امام زمان (علیه السلام)

... محور اعتکاف ما، امام زمان علیه السلام هستند و لذا
 سعی کنید از خودیت فاصله بگیرید و این سه روز را وقف
 امام زمان علیه السلام کنید.

عید الحمید واسطی، از یاران امام باقر علیه السلام به آن حضرت

۱. مفاتیح الجنان، دعای عهد.

می‌گوید: ما در انتظار امر فرج، همه زندگی خود را وقف کردیم؛ به گونه‌ای که برای بعضی از ما مشکلاتی را به همراه داشته است.

امام در پاسخ او می‌فرماید:

ای عبدالحمید! آیا گمان می‌کنی که خداوند راه‌هایی از مشکلات را برای آن بنده‌ای که خود را وقف خداوند کرده باشد قرار نداده است؟! قسم به خدا برای او راه چاره‌ای قرار خواهد داد! خداوند رحمت کند بنده‌ای که امر ما را زنده دارد!

حالا ما هم این سه روز را وقف ایشان کنیم. از آن جایی که این سه روز را باید به عبادت خدا سپری کنید، قصد نداریم خیلی برنامه‌های شما را پر کنیم. اما از آن جایی که بهترین عبادت، تفکر معرفی شده است و امام رضا علیه السلام فرمودند: عبادت، به بسیاری نماز و روزه نیست بلکه عبادت، اندیشیدن در کار خداست^۱ و چه نیکو است تفکر روزه دار! و این که مذاکره علمی هم یکی دیگر از عبادات پر فایده است، ما تصمیم گرفتیم حلقه‌های معرفت را در این

۱. نگین آفرینش، ص ۱۲۷.

۲. میزان الحکمه

سه روز، راه اندازی کنیم. به این شکل که ۱۵ نفر، یک گروه را تشکیل می‌دهند و با محوریت یکی از طلاب که در جمع ما حاضر هستند، مباحث مهدویت مورد بحث و سؤال و تفکر قرار می‌گیرد. ما متن مورد نظر را تهیه کرده‌ایم و در اولین فرصت، بین دوستان پخش خواهیم کرد که با هم درباره این موضوعات بحث می‌کنید و در نهایت سرگروه با جواب‌هایی که قبلاً به طور مستند آماده کرده، نظر می‌دهد.

حلقه‌های معرفت (تفکر درباره امام زمان علیه السلام)

۱- تفکر در نیازمندی ما به امام زمان علیه السلام

ما چه نیازی به امام داریم، امام نباشد چه مشکلی پیش می‌آید؟

آیا بدون امام زمان علیه السلام هم می‌شود مسیر کمال

و انسانیت را طی کرد؟

اگر خدا ما را نیازمند به ایشان آفریده است پس چرا

غایب هستند؟

۲- تفکر پیرامون نظارت حضرت بر اعمالمان.

اگر از نظر علمی و ایمانی به این باور برسیم که کارهایمان در محضر امام زمان علیه السلام است به طور قطع زمینه رشد و کمال بیش از پیش فراهم می‌شود.

روی این آیه تأمل کنید:

«قل اعملوا فیسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون»^۱.

امام صادق علیه السلام فرمودند: مؤمنون ما ائمه هستیم.^۲

۱. توبه / ۱۰۵.

۲. نورالتقلین، ج ۲، ص ۲۶۲.

۳- تفکر پیرامون مهر و محبت حضرت مهدی عج

امام، مظهر اسماء حسناى الهى و تجلى رحمت واسع حق است. كسى كه تربيت شده خداى رحمان باشد، مگر مى شود با خشونت كارش را پيش ببرد!

امام، پدرى مهربان، همدمى شفيق و همراهى خيرخواه است. در دعای ندبه مى خوانيم اللهم هب لنا رافقه و رحمته ... چرا امام زمان عليه السلام را برای ما خشن معرفی کرده اند؟

آیا دست دشمن در این جریان نیست؟

آیا دشمن نمی خواهد امام زمان را شخصی خشن و

خونریز معرفی کند تا جوانان از ایشان گریزان شوند؟

۴- تفکر پیرامون فراهم کردن اسباب یاری امام عصر علیه السلام.

به نظر شما برای یاری حضرت چه باید کرد؟

چرا امام صادق فرمودند: اگر مهدی علیه السلام را درک

کنم تمام عمرم به ایشان خدمت می‌کنم؟

آیا تقوا و دوری از گناه، بهترین شکل یاری حضرت

نیست؟ چرا؟

آیا بدون بودجه هم می‌شود حضرت را یاری داد؟

به نظر شما یارن حضرت، چه خصوصیتی باید داشته باشند؟

حلقه‌های معرفت (تدبیر در آیات مهدوی)

به عنوان نمونه چند آیه را مطرح می‌کنیم تا معتکفین هم
 اهل تدبیر و تفکر بر روی آیات قرآن شوند و هم بدانند که در
 قرآن کریم، آیات بسیاری درباره امام زمان علیه السلام مطرح
 شده است.

آیه اول:

«یا ایها الذین امنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین»^۱

ای مومنان! تقوای الهی داشته باشید و با صادقین، همراهی کنید.
 پیامبر خدا ﷺ به سلمان فارسی فرمودند: ... الصادقین،
 برادرم علی و امامان بعد از او هستند.^۲

که مصداق صادقین در زمان ما، امام زمان علیه السلام
 می‌باشد. حالا بحث کنید که با امام زمان علیه السلام بودن
 یعنی چه؟

آیا معیت (همراهی) جسمی مراد است یا معیت روحی؟

کدام مهم است، دیدن امام یا رضایت امام؟

۱. توبه/۱۱۹.

۲. سعید ابو معاش الامام المهدی فی القرآن و السنه ص ۱۶۹.

قرآن امر به معیت کرده، الان که امام غایب است چگونه می‌شود یا او بود؟

آیه دوم:

«بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ»

امام باقر علیه السلام فرمود: ... هنگامی که مهدی علیه السلام قیام کند، پشت به خانه خدا زند و ۳۱۳ مرد به دورش جمع می‌شوند و اولین سخنی که او می‌گوید این آیه است: «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» بعد می‌فرماید من بقیة الله هستم...

مردی به امام صادق علیه السلام سلام عرض کرد: آیا می‌شود به امام قائم علیه السلام به خطاب امیر المؤمنین سلام دهیم؟ امام فرمود: نه این اسمی است که خداوند متعال علی بن ابی طالب علیه السلام را به آن نامیده است... آن مرد گفت: پس چگونه بر او سلام کنیم؟..

امام فرمودند: بگویند السلام علیک یا بقیة الله. پس آیه «بَقِيَّةُ اللَّهِ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ» را تلاوت کردند.

معنای بقیه خدا به چه معنا است؟

چرا شرط خیر بودن را ایمان گذاشته اند؟

چرا بهتر است با این نام به امام زمان علیه السلام سلام داده شود؟

آیه سوم:

«و اسبغ علیکم نعمه ظاهرة و باطنه»^۱

و فراوان کرد بر شما نعمت ظاهری و باطنی را.

از امام موسی کاظم علیه السلام درباره این آیه سؤال

شد. ایشان فرمودند: نعمت ظاهر، امام ظاهر است و نعمت

باطن، امام غایب است. آن شخص پرسید: مگر کسی از شما

ائمه هم غایب می شود؟

امام فرمودند: بله شخصش از چشم مردم غایب می شود،

ولی یادش از دلهای مؤمنین غایب نمی شود و او

دوازدهمین امام است.^۲

چرا امام کاظم علیه السلام نعمت را به امام تعبیر کردند؟

یالاترین نعمت چه نعمتی است؟

۱. سعید ابو معاش ص ۱۸۹.

۲. لقمان / ۲۰.

۳. سعید ابو معاش ص ۳۵۵.

درباره واسطه فیض بودن امام تا حالا چیزی شنیده اید؟
این برگه‌ها را دوستان در اختیار شما خواهند گذاشت.
امیدارم انس گرفتن با مباحث مهدوی شما را برای همیشه از
وساوس شیطانی بیمه کند.

سخن آخر هم این است که امروز جشنی به مناسبت میلاد
پربرکت امیرالمؤمنین علیه السلام، ساعت ده برگزار می‌شود.
حرف‌های حاج آقا که تمام شد. نکاتی را هم مسؤل
اعتکاف در مورد غذا و سرویس ... تذکر دادند و بعد از آن
هر کس به جای خود رفت و مشغول کاری شد.

اهدای تلاوت قرآن به امام زمان (علیه السلام)

من کنار حمید بودم و این نکته را در نظر داشتم که خیلی
نباید به او سخت بگیرم، چون دفعه اولش بود که می‌آمد. به
همین خاطر گفتم: آقا حمید! اگر خسته‌ای استراحت کن.
یا چشم‌های سرخ شده، نگاهی به من کرد و گفت: مگر
شما کاری غیر از استراحت داری؟

گفتم: الان خوابم نمی‌آید. می‌خواهم قرآنم را بخوانم. آخر

می‌خواهم در این اعتکاف روزی یک جزء قرآن به امام زمان علیه السلام هدیه کنم.

حمید در حالی که داشت دراز می کشید و پتو را روی خودش می انداخت، گفت: من به شرطی می خوابم که یک جزئیات را به نیت من بخوانی.

خندیدم و گفتم: برو بخواب، آدم زنده وصی نمی خواهد. خودت بخوان. ول کن نبود، ابروهایش را به هم نزدیک کرد و گفت: بابا بیا بخوابیم بی خیال، بعداً می خوانی. قرآن را برداشتم و بعد از بوسه زدن به جلدش، گفتم: اصلاً این موقع خوابیدن مکروه هم هست.

سرش را برد زیر پتو و از همان زیر گفت: مکروه دیگر چیست؟

گفتم: هیچی بابا جون! شما بخواب.

حمید خوابید و من مشغول خواندن قرآن بودم که نوجوانی که سمت چپ من جا گرفته بود آمد و با سلام سر جایش نشست و مشغول خواندن کتاب درسش شد.

سه چهار صفحه ای قرآن بیشتر نخوانده بودم که حمید سرش را از زیر پتو در آورد و گفت:

آقا بهروز! ببخشید این قرآن خواندن شما ثواب که ندارد

هیچی بلکه گناه هم پای شما می‌نویسند!

با تعجب گفتم: چرا مگر دارم جرم می‌کنم؟!

خمیازه ای کشید و گفت: بله آقا جان! این صدای دلنشین شما که ان شاء الله قسمت هیچ کس نشود، نمی‌گذارد ما بخوابیم. تازه متوجه اشتباهم شده بودم. سریع از حمید عذرخواهی کردم و خیلی آرام به خواندن قرآن ادامه دادم.

همیشه با حمید خیلی خوب رفتار می‌کردم. مادرم تنها خواسته اش از من این بود که با ما هم مثل دوستت رفتار کن. بگو بخند، انرژی مثبت بده ... اما ...

تزدیکی‌های ساعت ده بود که صدای بلندگو، همه را از خواب بیدار کرد. تازه متوجه شدم یک پیرمرد خیلی با صفا و نورانی، پشت سر ما جا گرفته و دائماً مشغول خواندن نماز و قرآن است. از این که پشت ما به ایشان بود، معذرت خواهی کردیم و با حمید برای وضو گرفتن به بیرون مسجد راه افتادیم.

حق الناس در اعتکاف

جلوی در مسجد، پر از کفش‌های مدل به مدل بود. از

کفش وصله کرده گرفته تا کفش نوک تیز و مد روز. بی
 حواس پا روی کفش‌ها گذاشتیم. دو سه قدمی برداشتیم تا
 به کفش خودمان رسیدیم. تا کفش‌هایمان را پوشیدیم آقای
 میان‌سالی با مهربانی گفت: آقا بیخشیند! این که شما پا رو
 کفش دیگران می‌گذارید کار درستی نیست یا بهتر بگویم این
 کار حق الناس است.

تا بخواهم چیزی بگویم، حمید سریع گفت: بابا بی
 خیال حاج آقا چه حق الناسی؟!

آن آقا لبخندی زد و گفت: بین پسرما! این‌ها نکات ریزی
 است که رعایت کردنشان در امور معنوی، خیلی آثار و برکات
 دارد. در یک کتابی خواندم که امام خمینی برای درس دادن به
 کلاس رفتند. جلوی در کلاس پر از کفش بود. امام دید یا باید پا
 روی کفش‌ها بگذارد و یا این که از خیر کلاس بگذرد و چون
 کفش‌ها مال کسی دیگر بود و امام خمینی حق تصرف در آنها
 را نداشت، از رفتن به کلاس منصرف شدند. حتی چند نفر گفتند
 ما کفش‌ها را کنار می‌کشیم باز هم امام گفت: نه ممکن است به
 هم بریزند و بچه‌ها در پیدا کردن کفششان اذیت شوند.

این‌ها خیلی مهم است. اگر صاحب کفش که شما پا روی آن گذاشته اید بیاید ببیند کفشش کج و خاکی شده و ناراحت شود، چه کسی باعث ناراحتی بنده مؤمن خدا شده؟ پس ببینید این کار درست نیست. حمید سریع خم شد و همان کفش را برداشت و با دستش آن را صاف کرد و گفت: چشم حاج آقا حرف حساب جواب ندارد. ما چاکریم. وقتی برگشتیم زیارت امین الله خوانده می‌شد که شنیده‌ام زیارت معتبری است برای حضرت علی علیه السلام، ما هم مفاتیح برداشتیم و مشغول خواندن شدیم البته بگذریم که حمید تا زیارت را پیدا کرد، مداح به خط آخر رسیده بود البته خودش هم برای این که خیلی ضایع نشود گفت: ما نیتش را داشتیم پس به ثواب کلش می‌رسیم.

بعد گروه تواشیح برنامه بسیار جالبی اجرا کردند که اشک در چشمانم حلقه زد.

نماز جماعت ظهر را خواندیم. جمعیت زیادی در مسجد بود که از همه اقشار جامعه شرکت داشتند.

بعد از ظهر، حلقه‌های معرفت تشکیل شد. در رأس هر

حلقه، یکی از روحانیون یا طلایی که در مسجد معتکف بودند، حضور داشتند.

حمید به من گفت: بهروز من اصلاً فکرم نمی آید.

گفتم: فکرم نمی یاد یعنی چه؟!

لب پائینش را بالا آورد و بعد گفت: یعنی نمی توانم

فکر کنم تا می خواهم در مورد مسأله ای فکر کنم، سریع فکر

دیگری سراغم می آید. مثلاً همین چند دقیقه پیش با خودم

گفتم یک خرده در مورد امام زمان علیه السلام فکر کنم تا تو

جلسه کم نیاورم اما یک دفعه به خودم آمدم، دیدم در فکر

بازی ایتر میلان و آث میلان هستم.

خنده ام گرفته بود. گفتم نگران نباش من هم مثل

خودتم. فقط من ذهنم مثل تو، این همه راه را تا اروپا نمی

رود و به همین استقلال و پیروزی خودمان داشتم فکر

می کردم ای کاش ...! بگذریم.

کم گویی، مقدمه تفکر

تا نشستیم در حلقه معرفت، رو به حاج آقا کردم و

سؤالم را از ایشان پرسیدم.

حاج آقا اول یک خوش و بشی با بچه‌ها کرد و بعد هم
با بسم الله به سؤال من جواب داد.

این دوستانمون سؤال خیلی خوبی کردند که اتفاقاً مقدمه
بحث ما هم می‌تواند باشد. یکی از راه‌های رسیدن به تفکر
صحیح، کم‌گویی است. انسانی که زیاد حرف می‌زند، ذهنش
تمرکز ندارد. پرنده خیالش مدام از یک شاخه به شاخه
دیگری می‌پرد. پس پله اول این است که از حرف‌های زیادی
و بی‌خودی دوری کنیم. اتفاقاً امیرالمؤمنین علیه السلام در
مورد شخص معتکف فرموده اند:

معتکف هر چه از گفت و گوی با دیگران خودداری
کند برایش بهتر است^۱ و در جای دیگر فرمودند: ملازم
خاموشی باش تا اندیشه ات روشنایی گیرد^۲.

بنا بر این سعی کنید در این سه روز کمتر صحبت کنید
تا قوه خرد شما به کار آید.

قرار بود حلقه‌های معرفت یک ساعت بیشتر نباشد؛ اما

۱. بحار الانوار ج ۴۹ ص ۱۳۰. به نقل از همنشین با خدا، محمد صادق

یوسفی

۲. میزان الحکمه ج ۱۰۸۲۴

آن قدر بحث شیرین بود و از طرفی همه رفقا اظهار نظر می کردند جلسه طول کشید البته در نهایت نظر قطعی و مستند به آیات و روایات را حاج آقا می فرمود. بچه ها خیلی لذت می بردند فکر نمی کردم اصلاً به من و حمید کسی اجازه حرف زدن بدهد. اما ماشاء الله حمید کلی صحبت کرد و اگر کنترل کردن من با ضربه هایی که به پایش می زدم نبود، حالا حالاها باید در جلسه می نشستیم. بعد از نزدیک دو ساعت حاج آقا ختم جلسه را اعلان کرد. به جای خودمان برگشتیم، حمید مشغول نماز خواندن شد.

تند تند نماز خواندن حمید، حواس مرا از قرآن خواندن پرت کرد. با اعتراض گفتم: چه خبره! چرا این قدر تند نماز می خوانی؟!

آماده شده بود که تکبیره الاحرام را بگویند دست هایش را بالا آورد و با نگاهی به من گفت: نماز صبح هاید همه قضا شدند الان بهترین فرصت است برای خواندنشان الله اکبر... و ادامه داد.

بعد از آن دو رکعت گفتم: آقا حمید باید نمازت را بلند

بخوانی. مگر نمی دانی مردها باید حمد و سوره نماز صبح و مغرب و عشاء را بلند بخوانند. خیلی مطمئن گفت: چرا آقا بهروز می دانم ولی این نماز قضای صبح است و الان هم بعد از ظهر است.

گفتم: من هم مثل شما همین فکر را می کردم. اما از آقای موسوی پرسیدم جواب دادند که نماز را باید همان طور که قضا شده بخوانی. مثلاً در مشهد نماز ظهرت شکسته است، اگر قضا شد در شهر خودت هم باید شکسته قضا بخوانی. نماز صبح هم هر وقت بخواهی بخوانی باید مثل خودش بخوانی یعنی با صدای بلند. من و منی کرد و گفت: آخر من جلوی شما خجالت می کشم بلند بخوانم. من هم خیلی قاطع گفتم: خجالت کشیدن دلیل قانع کننده ای برای انجام ندادن واجبات نیست.

نگاهی به من انداخت و مهرش را برداشت و رفت آخر

مسجد.

صدای اذان مغرب بشارت خدا بود برای معتکفین روزه

دار که یک روز مهمانی پذیرفته شد و آماده روز دوم باشید.

نماز جماعت مغرب را حاج آقا خیلی سریع خواند که

خوشحالی حمید از این کار امام جماعت برآیم خیلی جالب بود.

بعد از نماز مغرب، حمید به من گفت: بهروز من نماز

عشاء را فرادا می‌خوانم تا زودتر به صف غذا برسم.

گفتم: آقا حمید! این سه روز بی خیال این کارها، فرقت

ده دقیقه است. به نظر شما زشت نیست که مهمان خدا برای

گرفتن یک پرس غذا عجله کند! بعد هم اگر بدانی به خاطر

ترک نماز جماعت چه ثوابی از دست می‌دهی، هیچ وقت

این کار را نمی‌کنی! در تلویزیون یک حدیثی را قبل از

اخبار نوشته بود که امام رضا علیه السلام فرمودند: هر رکعت نماز

جماعت برابر هزار رکعت نماز فرادا است.^۱ حمید منصرف

شد، اتفاقاً بعد از نماز، سفره افطاری پهن شد و معتکفین با

یک بسم الله دسته جمعی شروع به خوردن کردند.

بعد از افطار، همسایه‌ها آمدند دور هم و با حضور

پیرمرد و آن بچه نوجوان که به حالش غبطه می‌خوردم

مشغول خوردن پسته‌های حمید شدیم البته به تعارف خودش

همه را دور پسته‌ها جمع کرده بود.

صفای روحانیون

۵۰

برای ظهوری مغرب نوع

حمید که از همه تندتر پسته می خورد گفت: من امشب در این مسجد می خواهم یک اعترافی کنم. راستش را بخواهید من تا حالا فکر می کردم این حاج آقاها خیلی آدم های مغروری هستند و اصلاً هیچ کس را تحویل نمی گیرند اما امروز که با این حاج آقا جوادی در حلقه های معرفت آشنا شدم نظرم کاملاً برگشت. واقعاً خیلی بی انصافی است که انسان تا با یک کسی برخوردی نداشته باشد قضاوت کند. من تا حالا با هیچ روحانی از نزدیک هم صحبت نشده بودم و نظرم در موردشان منفی بود. اما امروز این آقای جوادی کلاً نظر مرا برگرداند.

این را گفت و یک مشت پسته برداشت و رفت.

گفتم کجا می روی؟

در حالی که پشتش به من بود گفت: می روم این پسته ها

را به حاج آقا جوادی بدهم.

پیرمرد که از کار حمید خنده اش گرفته بود، گفت:

جوان های ما همه دلشان پاک است. فقط باید پای درد دلشان

نشست و صادقانه با آنها حرف زد. جوان از صداقت

خوشش می آید اما از ریا و دورویی فراری است.

دستی به سر پسر نوجوان کشیدم و گفتم: شما هم یک

چیزی بگو راستی اسم شما چی بود؟

لبخندی زد و گفت: «محمد».

گفتم کلاس چندمی؟ نگاهی به من کرد و گفت: «پایه اولم».

تازه دوزاریم جا افتاده بود که ما با یک آقا طلبه همسایه

هستیم. بیشتر از قبل محبتش به دلم افتاد. پیرمرد هم

همینطور ماشاء الله! بارک الله! تحویلش می داد...

خدمت به امام زمان (علیه السلام)

گفتم: برای چی آمدی طلبگی؟

صدایش خیلی آرام بود. با همان آرامی گفت: «برای

خدمت به دین خدا و سربازی امام زمان (عجل الله فرجه)».

برای این که سر بحث را با او باز کنم، سؤال کردم: مگر

بیرون از حوزه نمی شود به دین خدا خدمت کرد؟

گفت: «چرا می شود، اما در حوزه شرایط برای خدمت

فراهم تر است و معنویت محیط هم در این مسأله خیلی مهم

است.»

یک خرده با او شوخی کردم و بعد پرسیدم به نظر شما

الآن بهترین خدمت به امام زمان علیه السلام چیست؟

مکثی کرد و بعد گفت: «به نظر من الآن جوان‌ها تشنه

الگویند. اگر الآن کسی امام زمان علیه السلام را خوب بشناسد و بعد

هم خوب ایشان را به نسل جوان معرفی کند، شاید بهترین

خدمت را به دین و امام عصر علیه السلام کرده باشد.»

از جوابش خیلی خوشم آمد. نمی دانم چطور شد که

انگیزه اعتکافم را برایش گفتم که به نیت دعا کردن برای فرج

امام زمان علیه السلام معتکف شده ام. خیلی خوشحال شد. پیرمرد

هم یک بارک الله! خرج ما کرد. محمد گفت: «ما را هم دعا

کنید.»

گفتم: شما باید ما را دعا کنید. راستی حمید چرا نیامد؟

بلند شدم، دیدم با حاج آقا گرم صحبت شده و ما را به گل

فراموش کرده است. پیرمرد اجازه گرفت و از کنار ما به روی

پتوی خودش رفت. ما به احترام او بلند شدیم و بعد از رفتنش

به محمد گفتم: حاضری با هم این کار را انجام بدهیم.

با تعجب پرسید: «کدام کار؟!»

گفتم: همین شناختن امام زمان علیه السلام و خدمت به

ایشان. باورش نمی شد من با این تیپ و قیافه، این حرف‌ها

را بزنم گفت: «باشد حالا باید چه کار کنم؟»

گفتم: من نمی دانم، ولی از معلم هایتان در حوزه پرسیدم

حتماً راهنماییمان می کنند.

خیلی با محمد گرم گرفته بودم. یک نوری در وجودش،

یک صافی در دلش مرا به سمت او می کشاند. احساس می کردم

واقعاً سرباز امام زمان علیه السلام است. خوشا به حالش از اول

نوجوانی در چه وادیی افتاده، ولی من بیچاره این همه گناه و

معصیت، تازه یادم افتاده که بابا، امام زمانی هم داریم!

حمید، سرزده پیدایش شد و بدون هیچ مقدمه ای

گفت: بابا خیلی با حال این حاج آقا! کلی سؤال داشتم با

حوصله همه را جواب داد. این کتاب را هم به من هدیه کرد،

بعد هم شماره تلفنش را خواستم با کمال میل داد.

کتاب را از حمید گرفتم درباره امام زمان علیه السلام بود

«نگین آفرینش» چه اسم قشنگی! به فرهستش نگاه کردم مطالب

خوبی جمع آوری شده بود. یک دفعه جرقه ای در ذهنم خورد،

رو به محمد که مشغول ورق زدن کتابش بود کردم و گفتم:

آقا محمد بیا این کتاب را با هم بخوانیم و بحث کنیم.

حمید گفت: اولاً این کتاب صاحب دارد، دوماً من هم

می‌آیم. با قبول کردن محمد، قرار گذاشتیم در همین مسجد

کتاب نگین آفرینش را هفته ای ۲۰ صفحه بخوانیم و برای

یکدیگر توضیح دهیم.

خاموشی زده شد بعضی‌ها در همان خاموشی، مشغول

عبادت بودند اما ما آماده خواب شده بودیم.

دراز کشیدم بخوابم که صدای محمد مرا نشانید روی

پتو. محمد به قرآنی که جلوی پای من بود اشاره کرد و

گفت: «آقا بهروز! ببخشید، احترام قرآن واجب است و دراز

کردن پا مقابل قرآن بی ادبی است!»

با کمال احترام قرآن را برداشتم و با تشکر از محمد آن

را بالای سرم گذاشتم. بعد هم به محمد گفتم پیدا کردم.

محمد با تعجب گفت: «چی گم کرده بودی؟!»

دوستیابی در اعتکاف

گفتم یک رفیق خوب می‌خواستم، پیدا کردم.

حمید سرش را از زیر پتو درآورد و گفت: پس ما کشکیم

دیگر. باخنده گفتم: نه آقا حمید شما که رفیق قدیمی ما هستید،

ما هم ارادت داریم، اما مگر اشکالی دارد آدم چند تا دوست

خوب داشته باشد؟! حمید نگاهی به محمد کرد و گفت: بین آقا

محمد این‌ها را به خاطر دل من می‌گویند و گرنه من می‌دانم تو

جای ما را خواهی گرفت و با خنده پتو را روی سرش کشید.

به محمد گفتم: خیلی مرام دارد. آقا است. من هم خیلی دوستش دارم.

اما من یک نفر را نیاز دارم که مرا بکشد بالا. معنویت داشته باشد. مهم تر از

همه عیب‌هایم را بگوید و در برطرف کردن عیب‌هایم کمک کند.

محمد با خجالت گفت: «ما که قابل این حرف‌ها نیستیم،

اگر قبول کنید داداش کوچک شما باشیم ممنون می‌شوم.»

آن شب را با خوشحالی خوابیدم و همان‌جا از امام

زمان علیه السلام تشکر کردم و سه بار قل هو الله احد را خواندم و

ثوابش را به ایشان هدیه نمودم و به یاد شعر بابا طاهر افتادم

که:

چو شو گیرم خیالت را در آغوش

سحر از بسترم بوی گل آید

یک ساعت به اذان، صدای مناجات از بلندگو، بچه‌ها را یکی

یکی بیدار کرد. هر چند فکر کنم بعضی‌ها اصلاً نخوابیده بودند. تا از خواب بیدار شدم با تعجب دیدم که هم پیرمرد و هم محمد مشغول نماز هستند. به سمت حمید خم شدم و او را صدا زدم.

نماز شب

رفتم برای گرفتن وضو خیلی مواظب بودم پا روی کفش دیگران نگذارم. برگشتم ولی هنوز حمید خواب بود. می‌خواستم نماز شب بخوانم ولی بلد نبودم. رفتم پیش محمد و از او خواستم به من یاد بدهد.

گفت: چهار تا دو رکعت مثل نماز صبح، منتهی نیتش نماز شب است. بعد هم یک دو رکعت به نیت نماز شفع و در آخر هم یک رکعت به نیت نماز وتر که حمد و سوره را می‌خوانی بعد قنوت می‌گیری البته یک تسبیح صدتایی در دست راست باید داشته باشی و با دست چپ قنوت بگیری.

اول هفتاد مرتبه می‌گویی «استغفر الله زبی و ائوب الیه»

دوم، چهل نفر را دعا می‌کنی، دوستان، پدر و مادرت، علما

و... می‌گویی «اللهم اغفر لحمید، محمد، امام خمینی...»

سوم ۳۰۰ بار می‌گویی «العفو» یعنی خدایا! مرا ببخش.

همین قدر پس است؛ نگفتی هم مشکلی ندارد چون نماز مستحبی است. هر وقت خسته شدی یا دیدی حال نداری، قنوت را تمام کن و به رکوع و سجده برو ...

خوشحال برگشتم و اولین نماز شب عمرم را شروع کردم و از خدا خواستم که این توفیق را همیشه نصیبم کند. موقع خوردن سحری یا هر جون کندنی بود، حمید را بیدار کردم. بعد هم نماز صبح و دعای عهد امام زمان علیه السلام. آمدیم کنار پتوهایمان. من و حمید خیلی با محمد گرم گرفته بودیم. پیرمرد نزدیک ما شد و گفت بارک الله! مثل این که با هم خیلی رفیق شدید، آفرین! بعد هم آیه ای از قرآن را از حفظ خواند.

«الا خلاء یومئذٍ بعضهم لبعض عدوٌ الا المتقین»

دوستان، در روز قیامت، دشمن یکدیگرند مگر پرهیزکاران. بعد هم گفت: بهترین دوستی‌ها همین دوستی‌های اعتکاف است؛ چون که معنویت و دین برایشان مهم بوده آمده‌اند اعتکاف، پس هم مسیر و هم فکرند و در دوستی

خود دنبال دوز و کلک نیستند. آفرین! سعی کنید این دوستی‌ها ادامه داشته باشد. من را که می‌بینید دیگر یک پایم لب گور است. گفتیم خدا نکند این حرف‌ها چیست؟!

گفت: «نه آقا جان! تعارف که نداریم، اما این که اعتکاف آمدم، برای این بود که خداوند به خاطر اهل مسجد و اهل خیر، نگاه رحمتی هم به من پیرمرد بیاندازد؛ آخر روی همین مشررها شنیده‌ام که امام علی علیه السلام فرمود: به نیکوکاران نزدیک شو که از آنان خواهی شد و از اهل شر و بدی دوری کن تا از شر آنها برکنار باشی.^۱

آره ما به این امید آمدیم.

این را گفت و اشک از پشمانش جاری شد و در همان حال گفت: «یعنی می‌شود امام زمان علیه السلام یک نگاهی به این پیرمرد بیاندازد» و آهی کشید و از ما جدا شد.

ساعت ۱۰ صبح، برنامه سخنرانی داشتیم. یک روحانی که از قم دعوت شده بود، حرف‌های خوبی زد می‌گفت: وجود امام زمان علیه السلام لطفی است از طرف خدا و

۱. مستدرک الوسائل ج ۸، ص ۲۲۷، به نقل از همنشینی با خدا

این که امام زمان علیه السلام الان در عالم وجود تصرف می‌کند، این هم لطف دیگری است، ولی غیبت امام عصر علیه السلام از طرف ما مردم است. علت غیبت ما بیم اعمال من و شما این غیبت را طولانی کرده. اگر تک تک ما واقعاً آماده شویم، آقا حتماً تشریف می‌آورند.

غفلت، زندگی‌ها را فرا گرفته و یاد امام زمان علیه السلام در جامعه ما کم رنگ شده. آیت الله بهجت فرمودند:

«کجا رفتند کسانی که با صاحب الزمان علیه السلام

ارتباط داشتند!

ما خود را بیچاره کرده ایم که قطع ارتباط کرده ایم و

گویا هیچ چیز نداریم!»

این اعتکاف‌ها باید آن قدر قدرت داشته باشد که فضای

معنوی خانه‌های شما را به عطر یاد امام مهدی علیه السلام

معطر کند...

۱. محمد تقی امیریان، امام زمان علیه السلام در کلام آیت الله بهجت، ص

بعد از سخنرانی، با حمید و محمد نشستیم و برنامه ای دقیق برای مطالعه کتاب نگین آفرینش ریختیم و هم عهد شدیم که این کار را با پشتکار شروع کنیم و تا آخر راه با هم باشیم. بعد هم قرار شد کارمان به این کتاب خلاصه نشود و کتاب‌های بعدی را هم با مشورت حاج آقا جوادی انتخاب کنیم.

وقت دومین حلقه معرفت رسیده بود. همه مثل ما مشتاقانه دور آقای جوادی نشسته بودند. ده دوازده حلقه دیگر در مسجد تشکیل شده بود که بعضی از آنها آیات مهدوی را با هم بحث می‌کردند.

حاج آقا جوادی بعد از بسم الله، دعای «اللهم کن لولیک...» را شروع کرد و ما هم با او زمزمه کردیم. حمید که حالا با حاج آقا رفیق شده بود، کنار ایشان نشسته و با دقت به حرف هایش گوش می‌داد و کمتر صحبت می‌کرد. حاج آقا ادامه دادند: امروز می‌خواهم بحث را طور دیگری پیش ببریم.

تفکر در نعمت‌های خدا

خواهش می‌کنم از شما که بدون استفاده از انگشت

شصت، دکمه پیراهنتان را باز کنید و ببندید.

بچه‌ها به جنب و جوش افتادند. هر کس با جدیت سعی

می‌کرد این کار را انجام دهد، اما موفقیتی حاصل نشد.

حاج آقا گفت: ببینید ما حتی نمی‌توانیم بدون انگشت

شصت، یک دکمه را باز و بسته کنیم و همچنین بدون این

انگشت از نوشتن یک سطر یادداشت عاجزیم؛ اما شاید تا حالا

هیچ کدام از ما به این نعمت خدا فکر نکرده باشیم. حالا لحظه

ای به معجزه زبان که یک تکه گوشت بیشتر نیست اما تمام

مزه‌ها را تشخیص می‌دهد فکر کنید که چگونه شور را از

شیرین، تلخ را از ترش، خوشمزه را از بدمزه تشخیص می‌دهد.

خواهش می‌کنم یک لحظه به چشم‌هایتان که خداوند به زیبایی

هر چه تمام در صورت قرار داده است فکر کنید که به خاطر

حساسیت چشم در مقابل خطر، پلک را مثل پرده‌ای برای

محافظت جلوی چشم کشیده است که بدون اختیار ما باز و بسته

می‌شود و از ورود اجسام ریز به چشم جلوگیری می‌کند.

همه محو حرف‌های حاج آقا شده بودند. بیشتر از همه

حمید توجه مرا به خودش جذب کرده بود. یک جوری

عاشقانه به حاج آقا نگاه می‌کرد.

حاج آقا ادامه داد:

خواستان باشد این‌ها همه درس خداشناسی است. خداوند به حضرت موسی علیه السلام گفت: که موسی، نعمت‌های مرا برای بندگان بگو تا آنها مرا دوست داشته باشند و این‌ها همه نعمت‌های خدا است که من از کلام امام صادق علیه السلام برای شما می‌گویم. خواهش می‌کنم یک لحظه به آب دهان و فایده هایش فکر کنید که دائماً این آب به سوی دهان سرازیر است تا دهان و گلو را تر نگاه داد که اگر این آب لحظه ای نباشد، از خشکی دهان و گلو، حالت خفگی به انسان دست می‌دهد. تا حالا به نعمت تفاوت قیافه فکر کردید که قیافه هفت میلیارد انسان با هم فرق دارد تا از همدیگر شناخته شوند، ولی حیوانات مثلاً یک گله آهو، خیلی هم قیافه هایشان با هم تفاوتی ندارد.

تا حالا فکر کرده اید که چرا چین و چروک پیشانی، افقی است و عمودی نیست؟! چه کسی این همه به فکر ما بوده که اگر عرق کردیم عرق به چشمانمان ترود و این چین‌ها عرق را از کنار صورت به پایین هدایت کنند؟! چه خدای خوبی داریم، که

از هیچ نعمتی دریغ نکرده! این همه ما را غرق نعمت کرده و از ما یک چیز خواسته و آن هم بندگی است و برای همین بندگی هم، الگویی معرفی کرده که در عبودیت مشکلی پیدا نکنیم. خدا چهارده معصوم علیهم السلام را الگوی ما قرار داده تا با تاسی به آنها راه خوب بندگی را طی کنیم و این را بدانید راه رسیدن ما به امام زمان علیه السلام بندگی است. اگر واجبات را انجام دادیم و محرمات و گناهان را ترک کردیم، اولین پله ارتباطی با امام زمان عجل الله فرجه را به دست آورده ایم.

از آیت الله بهجت برایتان نقل کنم و ادامه بحث را شما ادامه دهید. ایشان فرمودند: «اگر بفرمایید به آن حضرت دسترسی نداریم، جواب شما این است که چرا به انجام واجبات و ترک محرمات ملتزم نیستید؟! او به همین مقدار از ما راضی است. ترک واجبات و ارتکاب محرمات، حجاب و نقاب دیدار ما از آن حضرت است»^۱

بحث خیلی خوبی بود. بعدش من و محمد و حمید

۱. محمد تقی امینیان، امام زمان علیه السلام در کلام آیت الله بهجت، ص

نشستیم و یکی یکی نعمت‌هایی که خدا به ما داده بود را
شمردیم تمامی نداشت ...

شب بعد از افطار و یک استراحت مختصر، مراسم عزاداری
برای حضرت زینب سلام الله علیها برگزار شد. یک صمیمیت
عجیبی در بین معتکفین به چشم می‌خورد. موقع خواندن روضه،
صدای گریه، فضای مسجد را بسیار زیبا جلوه می‌داد.

آن شب هم با یاد حرف‌هایی که سخنران جلسه در
مورد حضرت زینب سلام الله علیها و عنایت امام زمان علیه
السلام گفته بود، خوابیدم و باز دیرتر از محمد برای نماز
شب بیدار شدم.

روز سوم اعتکاف است و ما تا ظهر بیشتر وقت نداریم،
چون بعد از ظهر کلاً برای اعمال «ام داود» می‌باشد.

بعد از نماز صبح جزء سوم قرآن را خواندم و طبق
وعده ای که با خودم کرده بودم ثوابش را به امام زمان علیه
السلام اهدا کردم.

نیم ساعت قبل از اذان ظهر حاج آقا موسوی امام
جماعت مسجد که معتکف هم شده بود، از همه خواستند به

چلوی محراب جمع شوند. من و حمید و محمد کنار هم نشسته بودیم و حال خوشی داشتیم. جمعیت تقریباً همه آمده بودند. برایم خیلی عجیب بود که همه معتکفین در برنامه‌های جمعی شرکت می‌کردند و همین یک دلی، خیلی فضا را معنوی کرده بود. حاج آقا موسوی یا بسم الله و دعای «اللهم کن لولیک...» شروع به صحبت کردند:

تولدی دوباره (توبه)

... خیلی قصد مزاحمت نداشتم، اما چون امروز روز آخر است و لحظه مزد گرفتن، خواستم نکته ای را تذکر دهم تا این لحظات آخر بهتر بتوانیم در خانه خدا گدایی کنیم و آن هم بحث توبه است.

بیچه وقتی به دنیا می‌آید، هیچ گناهی ندارد. توبه یک تولد دوباره است. اگر یک توبه واقعی کنیم مثل همان بیچه ای می‌مانیم که تازه به دنیا آمده است. حالا هر کس هر حاجتی برای خودش دارد، که ان شاء الله مستجاب شود؛ اما یک انسان منتظر، خواسته اش فرج منتظر است. پاک شدن برای این شخص برای این که دعایش به اجابت نزدیک تر شود، واجب است.

اگر توبه کردیم و پاک شدیم، بعد از سه روز مهمانی
حرفمان خریدار دارد.

اما توبه واقعی چیست؟ توبه واقعی دو چیز می‌خواهد:
یکی پشیمانی واقعی از گناه، دوم تصمیم واقعی برای ترک
آن گناه. اگر این دو رکن آمد، یقین بدانید خداوند گناهان
شما را بخشیده است. این را هم بگویم اگر کسی الان
تصمیم بر توبه واقعی بگیرد، من به او مژده می‌دهم که امام
زمان علیه السلام دعاگوی او خواهد بود.

سید بن طاووس می‌فرماید: سحرگاهی در سرداب
مقدس بودم، ناگاه صدای مولایم را شنیدم که برای شیعیان
خود چنین دعا می‌کند.

«خدایا شیعیان ما را از شعاع نور ما و بقیه طینت ما خلق کرده
ای؛ آن‌ها گناهان زیادی با اتکای محبت به ما و ولایت ما انجام
داده‌اند... از آنها بگذر...»^۱ پس توبه کنیم که امام عصر علیه السلام
برای گناهان من و شما اشک ریخته و استغفار کرده است. این
لحظاتی که مانده یک مروری بر گذشته داشته باشیم. ببینیم خدا با

۱. پورسید آقایی، میر مهر، ص ۳۵.

ما چه کرده، ما با خدا و ولیش امام زمان علیه السلام چه کردیم!

مجلس را سکوت فرا گرفته بود. همه یک جورهایی احساس شرم می‌کردند. اشک از چشمان حمید همین طور جاری بود. حاج آقا ادامه داد: من لحظه ای سکوت می‌کنم. نزدیک اذان ظهر است و رحمت خدا جاری. مهمانان خدا در خانه خدا با زبان روزه؛ حتماً توبه پذیرفته است. همه همین لحظه به گناهان خودشان پیش خدا اعتراف کنند و از خدا طلب آمرزش کنند. یک دقیقه همه سکوت.

به محض قطع شدن صدای حاج آقا، صداهای گریه بلند شد. حالت عجیبی حکم فرما شده بود. گناهان یکی یکی از ذهن عبور می‌کردند. بد حرف زدن هایم یا پدر و مادرم؛ گوش نکردن حرف آنها؛ دروغ‌هایی که به دوستانم و معلمانم گفتم؛ بی محلی‌هایی که به خواهرم کرده بودم؛ نگاه‌هایی که به نامحرم انداخته بودم و چشمم را برای دیدن امام زمان علیه السلام معیوب کرده بود و همه و همه که قابل گفتن نیست. خدا شرمسارم، پشیمانم!

با صدای حاج آقا به خودم آمدم.

خداوندا از آن روزی که ما را آفریدی

به غیر از معصیت از ما چه دیدی

خداوندا به حق هشت و چهارت

ز ما بگذر شتر دیدی ندیدی

ان شاء الله که همگی پاک شدیم و آماده دعا کردن برای

فرج قطب عالم امکان. اگر همه یک دل شویم؛ یک خواسته

را با تمام وجود بخواهیم؛ مضطرانه فریاد بزنیم؛ حتماً فرجی

می‌شود؛ لا اقلش این است که فرج شخصی برای ما رخ

می‌دهد. آیت الله بهجت فرمودند:

«دعای فرج دعا برای فرج شخصی است»^۱

عمل ام داود

با صدای اذان، حاج آقا صحبت هایش را تمام کرد و

بعد از نماز، آماده اعمال ام داود شدیم.

رو به قبله نشستیم. بعد سوره حمد را صد مرتبه؛ توحید

صد مرتبه؛ آیه الکرسی ده مرتبه و بعد از این‌ها چند تن از

حفاظ و قاریان قرآن که در میان ما بودند، شروع به تلاوت

سوره‌های مورد نظر نمودند.

انعام، بنی اسرائیل، کهف، لقمان، یس، الصافات، ص،

۱. محمد تقی امیدیان، امام زمان علیه السلام در کلام آیت الله بهجت، ص ۴۷.

شوری، دخان، فتح، واقعه، ملک، قلم، انشقاق تا آخر قرآن. سوره‌ها که تمام شد، مهلتی دادند تا تجدید وضو کنیم. بعد حاج آقا موسوی با صدای خوش و سوز دل، دعای آخر را خواند. تا به اسم‌های خدا که یا یا الله شروع می‌شود رسید، گفت:

آماده باشید، می‌خواهیم خدا را با اسم‌های زیبایش صدا بزنیم. با تمام وجود چند مرتبه خدا را با اسم جلاله اش صدا بزنید. یا الله یا الله یا الله ... صدای یا الله جمعیت به همراه ناله و گریه، حال عجیبی به همه داده بود. هیچ وقت این همه لذت نبرده بودم. محمد و حمید هم خیلی اشک ریختند.

حاج آقا دعا را ادامه دادند تا رسیدند به «و یا مَنْ رَدَّ یوسفَ علی یعقوب» فرمود: ای خدایی که یوسف را به یعقوب رساندی، یوسف زهرا سلام الله علیها را به ما برسان!

ای ولی عصر و امام زمان	ای سبب خلقت گون و مکان
تا تو ز ما روی نهان کرده ای	خون به دل پیر و جوان کرده ای
محتجب از خلق جهان تا به کی	در پس این پرده نهان تا به کی
ما همه موریم سلیمان تو باش	ما همه جسمیم بیا جان تو باش

حالا چند مرتبه آقا را صدا بزنید تا به فریادمان برسند

یا صاحب الزمان اغثنی یا صاحب الزمان ادرکنی

تا حالا این همه یاد امام زمان علیه السلام نیفتاده بودم. حال

غیر قابل وصفی پیدا کرده بودم. به گفته حاج آقا همه دست‌ها را

بالا بردند و آمین بلندی برای اللهم عجل لولیک الفرج حاج آقا گفتند

به آخر دعا رسیدیم همه پیشانی را بر مهر گذاشتند:
«اللهم لک سجدت و بک آمنت فارحم ذلی و فاقتی و
اجتهادی و تضرعی و مسکتی و فقری الیک یا رب».

حاج آقا موسوی گفت: در همین حال سجده، با همین چشم‌های پر از اشک، با امام زمان درد دل کنیم و با آقا عهد ببندیم که دیگر سمت گناه نرویم و از خود آقا کمک بگیریم و از ایشان بخواهیم که توفیق ادامه این حال معنوی را به ما عنایت کند. عهد و پیمان ببندیم تا سال آینده یک خدمتی به ایشان داشته باشیم. حالا هر کس هر طوری که می‌تواند نیت کند و به امام زمان علیه السلام خدمت کند

در این حالت خوب، سجده نزدیک‌ترین حالت بنده به خداست. برای عاقبت بخیری همه جوانان؛ برای پدر مادرها که هر چه داریم صدقه سر آنها است؛ برای همه دعا کنید.
صدای اذان طنین انداز شد و مهمانی بزرگ خدا به پایان رسید. نشاط عجیبی در معتکفین مشاهده می‌شد. بعد از نماز مغرب و عشاء همه شوق پرواز داشتند. بعضی‌ها که در این سه روز با هم دوست شده بودند، همدیگر در آغوش می‌گرفتند و با سختی از هم جدا می‌شدند. من و حمید هم با محمد، سرباز کوچک امام زمان علیه السلام، خدا حافظی کردیم و برای خواندن کتاب «نگین آفرینش» قول و قرارهایمان را دوباره یادآوری کردیم. حمید برای خدا حافظی

با حاج آقا جوادی از ما جدا شد. وقتی از پیش حاج آقا آمد
 گفت: بهروز تا حالا یک حاج آقا را نبوسیده بودم. حاج آقا
 موقع خدا حافظی مرا در آغوش گرفت و دم گوشم گفت:
 «آقا حمید! اعتکاف تمام شد، ولی خدا همیشه هست.

ان شاء الله باز هم در مسجد شما را ملاقات کنیم.»
 پدرم دنبالمان آمده بود تا مرا دید، گفت: قبول باشد
 پسر! من هم بدون این که چیزی بگویم، سلام کردم و
 سریع خم شدم تا دستش را برای اولین بار ببوسم. پدرم
 اجازه نداد. به خانه آمدیم در راه دائماً به این فکر می کردم که
 امام زمان علیه السلام جوان خوش اخلاق را دوست دارد و
 من باید از اخلاق های گشته ام توبه کنم.

خواهرم در را باز کرد و با سلام به استقبال آمد. از این
 که دست خالی بودم و هیچ هدیه ای برایش نیاورده بودم،
 شرمنده شدم؛ اما تا آمدم چیزی بگویم پدرم از ماشین کادویی
 را آورد و گفت:

«بهروز جان! کادوی خواهرت را فراموش کردی از
 ماشین بیاوری، من برایت آوردم.»

من هم به روی خودم نیاوردم و آن را به خواهرم دادم.
 وارد خانه شدم مادرم با خوشحالی به استقبال آمد.
 نتوانستم خودم را کنترل کنم و تا مادرم را در آغوش کشیدم،
 صدای هق هق گریه ام بلند شد. مادرم هم با گریه من به گریه
 افتاد و من دائماً می گفتم: مادر مرا ببخش؛ خیلی شما را با
 اخلاقم اذیت کردم!

خدمت به امام زمان (علیه السلام)

همه خوشحال بودند. تحولی عجیب در وجودم احساس می‌کردم. دنبال اولین خدمتم به امام زمان علیه السلام بودم و به خاطر همین هر روز به مسجد می‌رفتم و از حاج آقا موسوی در این زمینه راهنمایی می‌خواستم. یک روز نماز مغرب که به مسجد رفته بودم، با تعجب حمید را دیدم که تعدادی کتاب به دست داشت و تا مرا دید گفت «بهروز جان کمک کن بقیه کتاب‌ها را از ماشین بیاور.»

با تعجب پرسیدم: جریان چیست؟

گفت: «حاج آقا جوادی گفته یکی از راه‌های خدمت به امام زمان علیه السلام ترویج معارف مهدوی با نشر کتب در این زمینه است، من هم مقداری از پس اندازم را برداشتم و ۱۰۰ جلد کتاب «یکصد و ده پرسش و پاسخ پیرامون امام زمان علیه السلام» خریدم و آورده‌ام که بین جوانان پخش کنم.»

به همت و دل صافش غبطه خوردم و به کمکش برای آوردن کتاب‌ها رفتم. کار دیگری که حمید آن شب کرده بود و ما را خیلی غافلگیر کرد، این بود که از آقای جوادی درخواست کرده بود، امشب در مسجد ما درباره امام زمان علیه السلام سخنرانی کند. تا حاج آقا جوادی وارد مسجد شد، حمید صدایش را صاف کرد و بلند گفت:

«برای سلامتی خدمتگزاران امام زمان صلوات.»